

وچیدی ایتروار و کوتاه از سوی یکی از بانوان خیر

در مورد زندگی دختری شنیدیم که این روزها به جای شیر خشک، مخلوط آب و آرد به دهان

کودک شش ماهه‌اش می‌ریخت. دختر جوانی که در نوزده سالگی ۲ فرزند شیرخواره داشت و از زیر خط فقر به اندازه یک عمر عبور کرده بود. همین یک جمله

باعث شد صبح زود را به سمت خیابان یسکلبادی آغاز کنیم آخرین جاده از مشهد که انگار خیلی وقت است مردمش به فراموشی سپرده شده‌اند. حاشیه شهری که

آن طرف‌تر از «پایین خیابان» قرار دارد و خدا می‌داند که دل حضرت رضا(ع) تا چه اندازه از بی مسئولیتی برخی مسئولان در رسیدگی به امور اولیه این منطقه گرفته باشد.

هیچ وقت خوشبخت نبودم

یک روز با معصومه، مادری که به دلیل بی پولی به کودک شیرخواره‌اش مخلوط آب و آرد می‌دهد

وچیدی ایتروار و کوتاه از سوی یکی از بانوان خیر

در مورد زندگی دختری شنیدیم که این روزها به جای شیر خشک، مخلوط آب و آرد به دهان

کودک شش ماهه‌اش می‌ریخت. دختر جوانی که در نوزده سالگی ۲ فرزند شیرخواره داشت و از زیر خط فقر به اندازه یک عمر عبور کرده بود. همین یک جمله

باعث شد صبح زود را به سمت خیابان یسکلبادی آغاز کنیم آخرین جاده از مشهد که انگار خیلی وقت است مردمش به فراموشی سپرده شده‌اند. حاشیه شهری که

آن طرف‌تر از «پایین خیابان» قرار دارد و خدا می‌داند که دل حضرت رضا(ع) تا چه اندازه از بی مسئولیتی برخی مسئولان در رسیدگی به امور اولیه این منطقه گرفته باشد.

بی آنکه اشکی بریزد نفس‌های بلندی می‌کشد. دختر سه ساله‌اش شیشه به دست نق می‌زند. در اتاقی که سرما از زمین بیشتر در جان آدم رخنه کرده است کاپشن کهنه‌ای پوشیده خوب که نگاه می‌کنم یک گوشه از سرش هیچ مویی ندارد معصومه متوجه می‌شود و می‌گوید: «نمی‌دانم چرا موهای حدیث در حال ریختن است» می‌پرسم چرا صبحانه‌اش نمی‌دهی که ادامه می‌دهد: «خودم هیچ وقت شیر نداشتیم اگر ضایعات جمع کنم و شهرداری آن را بگیرم پول شیر خشکش را در می‌آورم و گر نه آب و آرد ا قاتی می‌کنم و بهش می‌دهم. بعضی وقت‌ها هم اگر برنج داشته باشیم آرد می‌کنم و با آب به او می‌دهم.» حدیث شیشه‌اش را تمام کرده است دوباره به سمت مادرش می‌گیرد اشک می‌ریزد این بار شیشه خالی را با آب پر می‌کند و به دست دخترش می‌دهد. یوسف تند و تند سرفه می‌کند و معصومه گاهی شیشه را از گلوئی حدیث می‌گیرد و به دهان می‌گذارد. هر دو فرزندش از یک شیشه استفاده می‌کنند.

فقط پول بیاور

معصومه بر می‌گردد به روزهایی که در خیابان ناچار بوده شیشه ماشین‌ها را پاک کند: «هیچ وقت خوشبخت نبودم، از گرسنگی برخی روزها با مشت به شکمم می‌زدم. فایده‌ای نداشت. صبح تا شب توی خانه می‌چرخیدم شب که می‌شد عریه می‌کشید که نان برای تو ندارم. یک روز تصمیم گرفتم کار کنم اما حتی خیابان‌های مشهد را هم بلد نبودم. در سی هم نتوانده بودم. دستم را ناچار شده سر چهارراه برد. گفت شیشه ماشین‌ها را تمیز کن بعداً برایت گل می‌خرم و اسپند دود کن. هر وقت هم ماشین پلیس را دیدی فرار کن.» یوسف را محکم توی بغل می‌گیرد و می‌گوید: «اوایل خجالت می‌کشیدم از مردم می‌ترسیدم. برخی مردها حرف‌های زشتی به من می‌زدند. پیشنهادهای شرم‌آوری هم داشتند. ماشین‌ها مدام برایم بوق می‌زدند. چادرم را روی صور تم می‌کشیدم اما سن و سال کمم به خوبی دیده می‌شد. یک شب که به خانه آمدم و ۲۰هزار تومان کاسبی‌ام را بهش دادم از حرف‌هایی که شنیده بودم حرف زدم اما شانه بالا نداختم و گفتم: چه اشکالی دارد تو کارت را بکن! فقط پول بیا. این حرف‌ها مهم نیست.»

معصومه تا این لحظه تأکیدی بر چیزی ندارد اما به اینجا که می‌رسد استین لباسش را بالا می‌دهد خون مردگی بزرگی سرشانه‌اش است و خمی کهنه که قرمز تندی دارد: «چند سال است که رد این زخم خوب نمی‌شود با انبر گوشت تنم را گرفت دلم از درد ضعف

شد اما باور کن هرگز با این وضع به فکر کاری غفنی نبودهام. شاید او هم بدش نمی‌آمد پول بیشتری برایش بیاورم.» معصومه با شرم و حیا خاص خودش تعریف می‌کند که اصلا نمی‌دانسته چطور صاحب فرزند شده است او از شوهرش می‌ترسیده و همیشه از او فرار می‌کرده حتی نمی‌دانسته شغل شوهرش چه بوده در زندانی اسیر بوده که زندانبانش او را در شهر برای یک لقمه نان رها کرده است.

شهرداری تهدیدمان می‌کند

جمع کردن ضایعات را تنها هنرش می‌داند و صرفاً مسیر بسکابادی تا پارک ملت را با متمر و بلد است. می‌گوید:

«قبلا ضایعات بیشتر بود اما الان خیلی کم شده و اینکه ما مأموران شهرداری نمی‌گذارند ضایعاتی بماند.» از رفتار مأموران شهرداری که می‌پرسم ادامه می‌دهد: «فقط کیسه‌ام را می‌گیرند اما تا امروز به خودم کاری نداشته‌اند. تهدید می‌کنند ولی تا به حال هلم نداده‌اند یا خودم را نگرفته‌اند.

زندگی معصومه آن قدر سخت پیش رفته است که حتی از اینکه مأموران شهرداری هلس نداده‌اند ارضی است. انگار روزهای سخت به او آموخته که فکر باید از شر آدم‌ها نجات پیدا کند و به خیر آن‌ها چشمی نداشته باشد. دستش را روی کمرش می‌گذارد و می‌گوید: «با بچه ضایعات جمع کردن سخت الان کم‌ر در دارم. وقتی حامله بودم از گرسنگی شنت به شکمم می‌زدم. البته او ارضی به حامله شدنم نبود و مدام به شکمم ضرب می‌زد تا بچه بیفتد چندباری هم سرم را به دیوار محکم می‌زدم تا بچه بیفتد اما شانه‌ای زدنم به شکم می‌زد. گفت باید از زرعان آرد و بهش می‌دادم و مدام به شکمم ضرب می‌زد تا بچه بیفتد چندباری هم سرم را به دیوار محکم می‌زدم تا بچه بیفتد اما شانه‌ای زدنم به شکم می‌زد.

حالا هر دو فرزند او کارت ولادت دارند اما بی‌وهویت‌اند. «عه» حتی نامش در شناسنامه معصومه که مدت‌ها او را به کول می‌کشیده به عنوان شوهر نیست. راه‌های قانونی موجود را معصومه بلد نیست. یک‌بار برای جلب حمایت به خیریه‌ای در منطقه‌شان مراجعه کرده اما او را از سر باز کرده‌اند. راه کمیته امداد و اداره بهزیستی را هم بلد نیست. معصومه این روزها از آدم‌ها می‌ترسد. چشمانش موقع حرف زدن با هر غریبه‌ای روی زمین است. وقتی از آرویش می‌پرسم آن قدر پاسخش شوکه‌کننده است که نمی‌دانم چه چیزی باید بگویم او با لبخندی شرم گونه می‌گوید: «من همیشه دوست داشتم شبیه بقیه زن‌ها مثل شما مانتم و شلوار درست و حسابی بپوشم اما هیچ وقت نداشتم...»

دستفروشی در تهران

بخت و اقبال بینم بد زمانی به سراغ معصومه می‌آید که پدرش به مصرف شیشه‌رو می‌آورد و زورش را در کتک زدن از دست می‌دهد و همین مسئله باعث می‌شود مادرش بتواند او را از خانه بیرون کند. معصومه آن روزها برای جمع کردن ضایعات و دستفروشی به زور «عه» به تهران رفته است و مدت ۲ ماه در منطقه



شماره تلفن

داخلی۱۵۴-۳۷۲۸۸۸۸۸۱

شهرآرآر

روزنامه شهرآرآر روزیکه

شماره ۳۲۶
۳۲۸ دی ۱۳۸۸
شماره ۳۲۶

SHAHARANNEWS.IR

شهرآرآر

دکتر محدثه جزایی | دبیر انجمن علوم سیاسی خراسان

مصائب حاشیه‌نشینی



زندگی زنان در حاشیه شهر است. زنان بنا بر وضعیت فیزیولوژیک به منابع و امکانات بهداشتی بیشتری نسبت به مردان نیازمندند. کمبود آب آشامیدنی سالم، نبود سیستم فاضلاب شهری، نبود سرویس بهداشتی تمیز و مورد استفاده، نیاز به خدمات پزشکی برای بهداشت مسائل باروری و زایمان، از جمله موارد مهمی است که زنان در حاشیه شهر با آن درگیرند.

افزون بر شکل نگرفتن هویت شهری و نبود امکانات بهداشتی، خشونت فقر هم وجود دارد. نبود امکانات آموزشی، ارتباطی و بهداشتی عامل تشدیدکننده این چرخه است که این پدیده را به کلافی سر درگم و مضطبی به‌ظاهر حل‌نشده تبدیل کرده است. به عبارت دیگر، تسلسل‌وار بودن فرهنگ فقر و چرخوار بودن این موقعیت سبب می‌شود تا چشم‌انداز روشنی برای بهبود این وضعیت وجود نداشته باشد. در نتیجه مدیریت شهری با کمبود منابع مالی و تخصیص نیافتن منابع لازم برای حل این دشواره پیچیده و چندبعدی مواجه است که در آن آسیب بیشتری متوجه زنان در مقایسه با مردان می‌شود. نکته مهم دیگر این است که امروزه نباید جمعیت حاشیه‌نشینان را محدود به مهاجران روستایی یا افغانستانی دانست.

زیرا با توجه به طولانی شدن شرایط بحران‌های اقتصادی و با ازدست‌رفتن بخشی از قدرت خرید مردم در نتیجه تنزل ارزش پول و یا بیکاری، به نظر می‌رسد برخی از ساکنان شهری نیز بر عده حاشیه‌نشینان افزوده‌اند. این «شهرنشینان سابق» از مشکلات افزون‌تری نسبت به مهاجران رنج می‌برند. چرا که بر خلاف مهاجران چشم‌انداز مطلوب و احتمالا سوسه‌انگیزی برای زندگی در مناطق شهری ندارند، بلکه اجبار، آن‌ها را به زندگی در سکونت‌گاه‌ها ناگزیر کرده است. حضور زنان در میان حاشیه‌نشینان نیز بیشتر شامل زنان بدسرپرست و یا بدون حامی خانواده می‌شود که بر مشکلات زندگی در حاشیه‌ها می‌افزاید. این زنان با احساس غریبگی مضاعف میان جایگاهی که سابق داشته‌اند و وضعیتی که حالا به آن دچار شده‌اند از مشکلات روانی عیدیده‌ای رنج می‌برند. حاشیه‌نشینان مهاجر، حتی در صورت احساس تعلق نداشتن شهری، به مکان و کالبدی که اشغال کرده‌اند، تعلق خاطری دارند که با همه دشواری‌ها مانع بازگشت آن‌ها به موطن اولیه می‌شود اما در مورد این حاشیه‌نشینان جدید وضعیت کاملاً وارونه است، چراکه احساس تعلق کاذب، بخشی از تأمین هزینه‌های زندگی را نیز بر دوش آن‌ها قرار داده است. همگی این‌ها درحالی‌است که تجربه انواع و اقسام خشونت‌ها نیز برای این زنان، از مسائل روزمره بوده و در معرض بزه‌ها و جرائم گوناگون می‌باشند.

زنان، همواره در حاشیه مدیریت و سیاست‌ورزی شهری بوده‌اند و زنان حاشیه‌نشین نیز در حاشیه این حاشیه، معمولاً در تحلیل‌ها در نظر گرفته نمی‌شوند. این درحالی‌است که نه تنها شوکه‌کننده است که نمی‌دانم چه چیزی باید بگویم او با لبخندی شرم گونه می‌گوید: «من همیشه دوست داشتم شبیه بقیه زن‌ها مثل شما مانتم و شلوار درست و حسابی بپوشم اما هیچ وقت نداشتم...» حالا هر دو فرزند او کارت ولادت دارند اما بی‌وهویت‌اند. «عه» حتی نامش در شناسنامه معصومه که مدت‌ها او را به کول می‌کشیده به عنوان شوهر نیست. راه‌های قانونی موجود را معصومه بلد نیست. یک‌بار برای جلب حمایت به خیریه‌ای در منطقه‌شان مراجعه کرده اما او را از سر باز کرده‌اند. راه کمیته امداد و اداره بهزیستی را هم بلد نیست. معصومه این روزها از آدم‌ها می‌ترسد. چشمانش موقع حرف زدن با هر غریبه‌ای روی زمین است. وقتی از آرویش می‌پرسم آن قدر پاسخش شوکه‌کننده است که نمی‌دانم چه چیزی باید بگویم او با لبخندی شرم گونه می‌گوید: «من همیشه دوست داشتم شبیه بقیه زن‌ها مثل شما مانتم و شلوار درست و حسابی بپوشم اما هیچ وقت نداشتم...»

مجموعه شهرآرآر آمادگی لازم را در همکاری با نهادهای دولتی و خصوصی محترم استان برای کمک به این بانوی سرپرست خانوار اعلام می‌کند.

حاشیه‌نشینی مولود توسعه صنعتی و مهاجرت‌های گسترده به شهر است. این دشواره که در ایران با اصلاحات ارضی در دهه ۴۰ شمسی آغاز شد، تا امروز به‌صورت فزاینده ادامه داشته است. مشهد، به‌عنوان یک کلانشهر مذهبی و وجود مرزهای طولانی در شرق کشور، همواره در صدر مراکز استانی بوده که با پدیده حاشیه‌نشینی دست‌به‌گریبان بوده است. به طور کلی حاشیه‌نشینی، ایجاد سکونتگاه‌های غیررسمی در حاشیه شهرهای کلان است که به‌دلیل فقر امکانات رفاهی و شهری هزینه پایین‌تری داشته و در نتیجه جذابیت بیشتری برای اقشار کم‌درآمد در روستاها و مناطق کم‌برخوردار دارد. حاشیه‌نشینان اگرچه ساکن محدوده جغرافیایی و اقتصادی شهر هستند، اما به‌دلایل گوناگون از جمله تحصیلات و مهارت‌های شغلی و ارتباطی کم‌مرتبه، قادر به جذب در شهر نیستند و این مسئله، حاشیه‌نشینی را تبدیل به یکی از مهم‌ترین معضلات مدیریت شهری کرده است. در این میان، افزایش فشارهای اقتصادی و در نتیجه افزایش شاخص‌های فقر، بیکاری، خشونت و بزهکاری به پیچیدگی، گسترش و تعمیق این پدیده منجر می‌شود. امری که می‌تواند پاشنه آشیل سیاست‌گذاری به‌شمار رود.

اگرچه حاشیه‌نشینی، موضوع جدیدی نیست اما در نظر گرفتن شاخص جنسیت در مطالعه معضل‌های حاشیه‌نشینی عمر چندانی ندارد. بدون بررسی وضعیت زنان در حاشیه شهرها، نمی‌توان به تدوین و اجرای سیاست‌های موثر برای مواجهه با این پدیده (نه حل آن که چشم‌انداز روشنی برای آن وجود ندارد) مطمئن شد. مهاجرت، به‌عنوان عامل اصلی در پدیدآوردن دشواره حاشیه‌نشینی، امری «مردانه» تلقی می‌شود. چرا که زنان به عنوان اعضای تابع خانواده، در خوش‌بینانه‌ترین حالت ترغیب‌کنندگان به مهاجرت و نه تصمیم‌گیرنده به شمار می‌روند. اما با ایجاد تغییر در الگوهای مهاجرت داخلی و بین‌المللی، برزنانه‌شدن این فرآیند افزوده شده است. بر همین اساس، در نظر گرفتن وضعیت زنان در معضل حاشیه‌نشینی ضروری به‌نظر می‌رسد.

زنان، همواره در حاشیه مدیریت و سیاست‌ورزی شهری بوده‌اند و زنان حاشیه‌نشین نیز در حاشیه این حاشیه، معمولاً در تحلیل‌ها در نظر گرفته نمی‌شوند. این درحالی‌است که نه تنها شوکه‌کننده است که نمی‌دانم چه چیزی باید بگویم او با لبخندی شرم گونه می‌گوید: «من همیشه دوست داشتم شبیه بقیه زن‌ها مثل شما مانتم و شلوار درست و حسابی بپوشم اما هیچ وقت نداشتم...»

حالا هر دو فرزند او کارت ولادت دارند اما بی‌وهویت‌اند. «عه» حتی نامش در شناسنامه معصومه که مدت‌ها او را به کول می‌کشیده به عنوان شوهر نیست. راه‌های قانونی موجود را معصومه بلد نیست. یک‌بار برای جلب حمایت به خیریه‌ای در منطقه‌شان مراجعه کرده اما او را از سر باز کرده‌اند. راه کمیته امداد و اداره بهزیستی را هم بلد نیست. معصومه این روزها از آدم‌ها می‌ترسد. چشمانش موقع حرف زدن با هر غریبه‌ای روی زمین است. وقتی از آرویش می‌پرسم آن قدر پاسخش شوکه‌کننده است که نمی‌دانم چه چیزی باید بگویم او با لبخندی شرم گونه می‌گوید: «من همیشه دوست داشتم شبیه بقیه زن‌ها مثل شما مانتم و شلوار درست و حسابی بپوشم اما هیچ وقت نداشتم...»

حالا هر دو فرزند او کارت ولادت دارند اما بی‌وهویت‌اند. «عه» حتی نامش در شناسنامه معصومه که مدت‌ها او را به کول می‌کشیده به عنوان شوهر نیست. راه‌های قانونی موجود را معصومه بلد نیست. یک‌بار برای جلب حمایت به خیریه‌ای در منطقه‌شان مراجعه کرده اما او را از سر باز کرده‌اند. راه کمیته امداد و اداره بهزیستی را هم بلد نیست. معصومه این روزها از آدم‌ها می‌ترسد. چشمانش موقع حرف زدن با هر غریبه‌ای روی زمین است. وقتی از آرویش می‌پرسم آن قدر پاسخش شوکه‌کننده است که نمی‌دانم چه چیزی باید بگویم او با لبخندی شرم گونه می‌گوید: «من همیشه دوست داشتم شبیه بقیه زن‌ها مثل شما مانتم و شلوار درست و حسابی بپوشم اما هیچ وقت نداشتم...»